

چو سلك در خوشاب است نظم خوب تو حافظ
 كه گاه لطف سبق می برد ز نظم نظامی^(۱)
 بلند همتی از خاک ادب پرور شیراز، در قرن هشتم
 هجری، غزلیات حافظ شیرازی را در دفترش فراهم
 می آورد و در مقدمه آن برای بزرگداشت هنرمندان، دو
 بیت از مخزن الاسرار نظامی گنجه ای را به صورت زیر
 نقل می کند:

قافیه سنجان چو قلم برکشند
 گنج دو عالم به سخن درکشند
 خاصه کلیدی که در گنج راست
 زیر زبان مرد سخن سنج راست^(۲)
 به شهادت همه دستنویسهای موجود از آثار
 نظامی، صورت صحیح مصراع اول به شکل زیر
 است:

قافیه سنجان که سخن برکشند^(۳)
 همین ضبط نادرست نشان می دهد که جامع دیوان
 حافظ بدون توجه به معنی،^(۴) این دو بیت را از حافظ
 نقل کرده است و همین نیز خود دلیل روشنی است بر
 شهرت فارس گیر آثار نظامی و عنایت اهل علم و ادب
 شیراز به سروده های آیین غیب^(۵) آذربایجان که

خواجه شیراز در حق وی با لطف تمام می فرماید:

چو سلك در خوشاب است نظم خوب تو حافظ
 كه گاه لطف سبق می برد» ز نظم نظامی
 لفظ و معنی همین يك بیت خود جلوه ای دارد که
 چشم پوشیدن از آن ممکن نیست و آن اینکه معنی
 «سلك در خوشاب» یا رشته مروارید، در همان کلمه
 «نظام» نهفته است و صنعت اقتضاب بین نظم و نظامی
 و ایهام موجود در سبق بردن و حق سبقت نظامی خود
 آشکار است که اگر واژه «گاه» را به وقف، و کلمه
 «لطف» را به کسره مضاف بخوانند، معنی ایهامی به
 معنی مقصودی دیگر، جامه بدل می کند: «که گاه،
 لطف سبق می برد ز نظم نظامی».

ابیاتی نیز در «تذکره میخانه»^(۶) ذیل ساقینامه
 حافظ ذکر شده است که حتی اگر از خود خواجه نباشد
 باز شاهد توجه خواجه به نظامی و یا ارتباط همه جانبه
 ساقی نامه های این دو هنرمند است:

چو دریای وصف ندارد کنار
 مدیحت کنم بر دعا اختصار
 ز نظم نظامی که چرخ کهن
 ندارد چو او هیچ زیبا سخن^(۷)

تردیدی نیست که با آغاز حمله و هجوم ترکان از
 شمال شرقی به ایران، در قرن هفتم هجری، نگاهیانی
 غیرمکتوب ایران زمین را خطه شیراز به عهده می گیرد
 و عجب نیست اگر شیراز نام و شهرت «مأمن یارس»
 می یابد^(۸) و در آن غوغا محمدبن قیس رازی با کتاب
 المعجم از خراسان و شمس الدین املی با
 نفایس الفنون^(۹) از آذربایجان راهی فارس می شوند تا
 حاصل يك عمر تجربه و تحصیل خود را به مردم
 صاحب کمال شیراز بیسپارند:

به شیراز آی و فیض روح قدسی
 بجوی از مردم صاحب کمالش
 مکن از خواب بیدارم خدا را
 که دارم خلوتی خوش با خیالش

در همین رابطه است که نسخه های خطی بسیاری
 از آثار مکتوب ما با قرنهای هفتم و هشتم شیراز
 بستگی بیدامی کند و قدیمترین دستنویسهای بازمانده
 از آثار نظامی گنجه ای نیز دقیقاً به زمان حیات خواجه
 شیراز مربوط می شود.^(۱۰)
 با این مقدمه می توان نظر متین آقای بهاء الدین

● درباره ارتباط ساقی نامه
 و مغنی نامه حافظ با نظامی گنجه ای

فلک جزع عشق محرابی ندارد

● دکتر بهروز ثروتیان

■ «دل» از نظر

هر دو هنرمند عارف، جام جهان بین است و

مشاهدات و مکاشفات ایشان

نیز همانند همه عارفان در دایره «دل محوری»

می گردد.





خرمشاهی را پذیرفت که می نویسد:

«... [حافظ] در ساختن ساقی نامه به ساقی نامه ها و معنی نامه های کوتاه دوبیتی نظامی در شرفنامه و اقبالنامه نظر داشته است»^(۱۱)

در پیگیری این حقیقت به نظر می رسد ابیات زندانه حافظ در ساقی نامه و معنی نامه او به ترتیب تقلید از نظامی، حامل پیامی است که به سادگی نمی توان نادیده گرفت و همین چند بند سخن سنجیده، گویای اسراری از تاریخ زمان حیات شاعر و حتی هنر شعر اوست که خوشبختانه برای ما بازمانده است:

هرج از من و تو به جای ماند

از خانه به کدخدای ماند^(۱۲)

برای بی بردن به همین معنی است که پژوهنده در قیاس شعر دو هنرمند با دنیایی حیرت آور از شباهتهای لفظی و معنوی رو به رو می شود و کلید رمز بسیاری از مفردات و حتی صورتهای خیالی دیوان خواجه را به چنگ می آورد. گویی طوطی شکرخای شیراز را به قند مکرر آذربایجان نظری خاص بوده است. اگر چه پختگی کلام حافظ با توجه به شیرازی بودن او و گذشت یک و نیم قرن از زمان نظامی چیزی دیگر است و زبان و لفظ شیرین خواجه نیز جای خود دارد و این همان چیزی است که نظامی سخت از آن می نالد و الفاظ خود را در برابر معانی سخن خویش لاغر می شمارد:

ما که [آجر تراش] این گرهیم

بند واگیر رامیان دهیم

گرچه ز الفاظ خود به تقصیریم

درمعانی تمام تدبیریم (هفت پیکر)^(۱۳)

مقایسه همه جانبه دو شاعر از جهت عنایت خواجه به آثار نظامی مستلزم تدوین کتابی مفصل و بسیار وقت گیر است با چار بی هیچ سختگیری در اثبات این قضیه اشاره گونه ای می شود تا بحث ناتمام نماند اگر چه همه اشارات ناقص می ماند:

هرکه درکار سخت گیر شود

نظم کارش خلل پذیر شود

عرفان عامل اصلی وحدت فکری و یکپارگی

معنوی سخنان شاعران ماست. اما مقوله زمان در

جوشش واژه ها و آفرینش نشانه ها نقشی اساسی دارد

و از همین مقوله است که رمزهای پیرمغان و پیرمیکده

حافظ در آثار نظامی به صورتهای ریاض و خواجه و

خواجه دل، بیان می شود هر چند هر دو شکل ناظر به

راهبر دستگیری است که سرپیچی از فرمان او ممکن

نیست و امر او لازم الاجراء و در حکم حکم خداست:

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید

که سالک بی خیر نبود ز راه و رسم منزلها

و نظامی همین معنی را به عبارتی دیگر می سراید:

ریاض من چون ادب آغاز کرد

از گره نه فلکم باز کرد...

خواجه مع الفصه که در بندم است

گرچه خدا نیست خداوند ماست

یا:

خواجه دل عهد مرا تازه کرد

نام نظامی فلک آوازه کرد

حافظ در این معنی گوید:

کیمیایی است عجب بندگی پیرمغان

خاک او گشتم و چندین درجامت دادند

ناگفته نماند کلمه ها و ترکیبات «پیر» و «پیرمغان»

و «پیر پشمینه پوش» و «مغ» و «مغان» با فرهنگ نظامی

بیگانه نیست و اما کاربرد آنها در معنی رمز آمیز با

نهانکاری عمدی همراه است:

تو نیز ای جوان از پس پیر خویش

مگردان ازین شیوه تدبیر خویش^(۱۴)

می که پیرمغان زدست نهاد

جز به پور مغان نشاید داد^(۱۵)

«دل» از نظر هردو هنرمند عارف، جام جهان بین است و

مشاهدات و مکاشفات ایشان نیز همانند همه عارفان

در دایره «دل محوری» میگردد.

اگر حافظ می گوید:

سالها دل طلب جام جم از ما می کرد

آنچه خود داشت زیبگانه تمنا می کرد

یا:

دل خزانه اسرار غیب بود قضا

درش بیست و کلیدش به دلستانی داد

نظامی در تفسیر و توضیح همین معنی در مثنوی

مخزن الاسرار چهار بند اسرار آمیزی سازد و مراقبه

دل را از غروب یک روز غم انگیز آغاز می کند و

مشاهدات شبانه این خلوت را به رمز و با استفاده از

نشانه های طبیعت محسوس و ملموس به نظم می آورد

که جای بحث در ابیات سمبولیک جهان دارد:

دور شو از راهزنان حواس

راه تو دل داند دل را شناس..

در خم این خم که کبودش خوش است

قصه دل گو که سرودش خوش است

عرش پیرانی که زتن رسته اند

شهر جبریل به دل بسته اند^(۱۶)

و در همین مراقبه است که به درون دل راه می یابد و

می بیند آنچه رامی بیند:

حلقه زدم گفت به این وقت کیست

گفتم اگر بیار دهی آدمیست

از حرم خاص ترین سرای

بانگ برآمد که نظامی در آی

خاص ترین حاجب آن در شدم

گفت درون آی درو تر شدم^(۱۶)

و در پایان این معراج است که به وجود رمزها و نشانه ها

اشاره می کند و به گمان می آید توجه به همین زبان رمز

آمیز است که اثری فنا ناپذیر در اشعار جاودان حافظ

بر جای می گذارد و زندگی کلمه در ابیات حافظ رنگی

اسرار آمیز به خود می گیرد:

من که از آن شب صفتی کرده ام

آن صفت از معرفتی کرده ام

شب صفت پرده تنهایی است

شمع در او گوهر بیسنایی است

عود و گلایی که بر او بسته اند

ناله و اشک دوسه دل خسته اند

و آنهمه خوبی که در آن صدربود

نور مخیالات شب قدر بود^(۱۶)

همین معنی گوهر بینایی با نشانه شمع در بیت حافظ به

صورتی پوشیده و پنهان به حیات خود ادامه می دهد:

دربزم دل، از روی تو صد شمع بر افروخت

وین طرفه که بر روی تو صد گونه حجابست

نیازی به توضیح نیست که چشمه رمزهای جام جم و

جام کیخسرو و آینه سکندر در تماشاگه شرفنامه روان

است و مرجع اهل تحقیق نیز همانجا است.

راز داری در مسلک هردو عارف تنها راه رهایی است:

به پیرمیکده گفتم که چیست راه نجات

بخواست جام می و گفت: «راز پوشیدن»^(۱۷)

نظامی در این راه به جان می کوشد و حکایت شیرین بلبل و

باز را در تفسیر بیت زیر می سراید:

خمیره نیمه برآرد خروش

لیک چوپر گردد گرد خموش^(۱۸)

و داستان خاصگی جمشید، تمثلی ناظر به ابیات زیر است:

پرده دره هر که درین عالم است

راز تو را هم دل تو محرم است

گرچه تنک دل شده ای وین خطاست

راز تو چون روزبه صحرا چراست

معنی دو بیت مشهور خواجه که می فرماید:

گفت آن یار کزو گشت سردار بلند

جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد

یا:

منصور بر سر دار این نکته خوش سراید

از شاقمی مهرسید امثال این مسائل

به صورتی ساده تر - آمانه با رسایی و بلندی شعر خواجه

برزبان نظامی نیز جاری می شود:

عشق چودر پرده کرامات شد

چون به در آمد به خرابات شد

این گره از رشته دین کرده اند

پنبه حلاج به این کرده اند^(۱۹)

حافظ همه جا از عدم امکان راز داری خودگله مند است و

زبان به شکایت می گشاید:

گویند رمز عشق مگویند و منشوید

مشکل حکایتیست که تقریر می کنند

همه کار زخود کامی به پدنامی کشید آخر

نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها

ظاهراً نظامی در این مورد تا حدی موفق تر است و حتی

داستانهای عرفانی خود را هم در پرده می سراید و خود نیز به

متابۀ کوزه کهنه ای است که قطره ای از راز درون آن به

بیرون نمی تراود:

آن قوم که خاشام جهسانند

چون گل همه گوی دردها نند^(۲۰)

اما حافظ با همه رندیها و راز داربهایش به کوزه ای تو می ماند

و اشک او نیز غماز است:

سرشکم آمد و عیب بگفت روی به روی

شکایت از که کنم خانگیست غمازم

محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد برد

قصه ماست که در هر سربازار بماند

برای پی بردن به همانندیهایی فکری و کلامی دوشاعر عارف کافی است نمونه‌هایی هرچند کوتاه و مختصر ذکر بشود.

شباهت اعتقادی:

حافظ در آرزوگاری خدا، غزلی ساخته، می‌گوید:
هاتفی از گوشه می‌بخانه دوش
گفت بیخشنده گنه می بنوش.

لطف الهی بکنند کار خویش
مژده رحمت برساند سروش..

لطف خدایبشتر از جرم ماست
نکنه سر بسته چه گویی خموش

نظامی نیز در پایان مقاله اول از مخزن الاسرار بیتی سروده:
چون تو خجل وار بر آری نفس

فضل کند رحمت فریادرس
و در تفسیر همین بیت، حکایت پادشاه ظالم را می‌سازد که

گناهانش مورد عفو قرار می‌گیرد:
دادگری دید به زای صواب

صورت بسیدادگری را به خواب
گفت خدا با توی ظالم چه کرد

در شبمت از روز مظالم چه کرد..
گفت چویرمن به سر آمد حیات

درنگریدم به همه کاینات..
طرح به غرقاب در انداختم

تکیه بر آموزش حق ساختم
چون خجلم دید زباری رسان

یاری من کرد کس بی‌کسان
فیض کرم را سخنم در گرفت

بارمن افکند و مرا بسرگرفت
ترکیبات و ابهامات:

واژه‌های چند معنایی با زیبایی خاصی در ابیات خواجه حافظ جایگیر شده و با چشمگیر بودن شماره این واژه‌های

ابهام ساز، هر پژوهنده‌ای گمان می‌برد فرهنگی از این کلمه‌ها پیش دست خواجه بوده است. با مطالعه آثار نظامی

به نظر می‌آید کمتر واژه و ترکیبی است که پیشاپیش شاعر گنجه با کاربرد آن دستبرد خویش را نشان ندهد، ابهام‌سازی

شیوه هردو استاد است (۲۱) و بحث این مقال خود موضوع مقاله ایست در این بحث ناگزیر به چند مثال همرنگ و هم

شکل از ترکیبات و کنایات و ابهامات هردو هنرمند اشاره‌ای می‌شود:

آب ونان:

نظامی:

میوه دل را که به جانی دهند
کسی بود آبی چوبه نانی دهند

حافظ:

چون خاک راه پست شدم همجو باد و باز
تا آبرو نمی‌رودم نان نمی‌رسد

شب و آنچه در خود دارد:
نظامی:

یک امشب را صبوری کرد باید
شب آستن بود تا خود چه زاید

حافظ:

فریب جهان قصه‌ای روشن است
بین تا چه زاید شب آستن است

در پایان این بحث ناتمام باید گفت؛ حقیقت است

بخش اعظم مخزن الاسرار از نظر رمزهای نهفته در کلمه و کلام قابل قیاس با دیوان خواجه است.

با مطالعه چند بند ساقی نامه و معنی نامه بازمانده از حافظ، به نظر می‌آید او نیز بی‌تردید از کسانی

بوده است که تار و پود سخن مرموز نظامی را می‌شناخته است.

این که خواجه شیراز می‌فرماید:

کس چو حافظ نگشاد از رخ اندیشه نقاب
تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند

اما سر زلف همین عروس سخن را نیز پیشاپیش نظامی گنجه‌ای تاب‌گونه‌ای داده است:

در آن پرده کز راستی بافتم
سخن را سر زلف برتافتیم

ساقی نامه و معنی نامه حافظ در ارتباط با نظامی سیندی بیار ای جهان‌دید پیر

بر آتش فشان در سیستان میر
که چشمک زنان پیشه‌ای می‌کنم

ز چشم بداندیشه‌ای می‌کنم
چه عمری ست کورا ز چندین خطر

به افسونگری برد باید به سر
به اریای ازین پایه بیرون نهم

نهین برین دیگ بر خون نهم
به رمز سخن گفتن شیوه اصلی نظامی گنجه‌ای

است، رمز در کلمه و کلام و رمز نهفته در بطن داستانها، چیزی است که خواننده شعر نظامی با اندکی تأمل به

وجود آن پی می‌برد و اگر از این مقوله آگاهی نداشته باشد از آن دریای معرفت دست خالی برمی‌گردد.

با مطالعه چند بند ساقی نامه و معنی نامه بازمانده از حافظ، به نظر می‌آید که او نیز بی‌تردید از کسانی

بوده است که تار و پود سخن مرموز نظامی را می‌شناخته و با درون مایه داستانهای منظوم او

برخوردی آگاهانه داشته است.

پیشاپیش باید گفت که بخش اعظم مخزن الاسرار از نظر رمزهای نهفته در کلمه و کلام قابل قیاس با

دیوان خواجه است و اما افسانه عاشقانه خسرو و شیرین نیز خود به رمز ساخته شده تا تاریخ ایران قبل

از اسلام را در جریان عشق شاه ایران با یک زن پاک و پارسا به بوته نقد برده و به رمز و اشارت آنچه را خود در

دل دارد بازگوید و اما سرانجام، این رمزگویی‌ها پوشیده و پنهان نمی‌ماند و خود به وجود آن اشاره می‌کند:

نظامی چند ازین رمز نهانی
مگوتا از حکایت وانمانی

(خ ش ۱۸/۱۹)
و همین معنی را حافظ نیز بر زبان می‌راند:

دوستان در پرده می‌گویم سخن
گفته خواهد شد به دستان نیزهم

مثنوی لیلی و مجنون بر پایه رمزی عارفانه نهاده شده است و هفت پیکر خود هفت افسانه مرموز

عرفانی، سیاسی، اجتماعی و اخلاقی است و اما اسکندرنامه جایگاه خاص خود را دارد و این قصه

بماند که حکیم نظامی چگونه و چرا به سبب شاهنامه برخاسته و در این راه به رمز و راز، اسکندر جهان‌گشا را برگزیده تا به آسانی بتواند هر آنچه از حکمت اسلامی - یونانی دارد بازگوید و جنگ اسکندر را با بیان علل منطقی آن به سخره بگیرد و هم آنگاه از فلسفه‌ای جهان شمول سخن براند و سنتهای درون مرزی را به سرود گرمابه‌ای همانند سازد:

به درّی سفالینه‌ای سفته گیر
سرودی به گرمابه‌ای گفته گیر

ببندیش از آن دشتهای فراخ
کز آواز گردد گلو شاخ شاخ

چو بر سگه شاه زری زنی
چنان زن که گربشکند نشکنی

(شرفنامه)

و سرانجام اسکندر را پس از ویران کردن جهانی، به دیار دادپرور و شهر اوتاد ببرد تا زندگی «راست

قسمی» یا مدینه فاضله خود را بنمایاند و او را به پیامبری برساند. و اما در همین دود فتر مثنوی پر راز و

رمز، در آغاز هر بخش از داستانها دو بیتی نیز به رمز می‌سازد که بهتر است وجود رمز نهانی در آنها را از

زبان خود نظامی بشنوم که می‌گوید ساقی نامه‌ها خود کتاب حکمت است و ساقیان و گزارشگران، هر یک

نگهبان حوادث داستانهاست:
گر آن در که یک یک بر او بسته‌ام

به هر مطلق باز پیوسته‌ام
به یکجای در رشته‌آرند باز

پراز در شود رشته عقد ساز
جداگانه فهرست هر یکبری

ز قانون حکمت بود دفتر
همان ساقیان و گزارشگران

که برهم نشاندم کران تا کران
نشیننده هر یک ز روی قیاس

چو برگنج گوهر نگهبان پاس
(شرفنامه، بند ۶۰)

نظامی در آغاز کتاب شرفنامه، مقصود خود را از می و ساقی صراحتاً بیان داشته است و همان معنی

مقصود در غزلیات خواجه و ساقی نامه او به همان ترتیب و معنی به چشم می‌خورد:

تینداری ای خضر پیروز پی
که از می، مرا هست مقصود، می

از آن می همه بیخودی خواستم
بدان بیخودی مجلس آراستم

مرا ساقی آن وعده ایزد نیست
صوبح آن خرابی می آن بیخود نیست

و گرنه به ایزد که تا بوده‌ام
به می دامن لب نیسالموده‌ام

گر از می شدم هرگز آلوده جام
حلال خدا باد بر من حرام

(شرفنامه، بند ۸)

خواجه حافظ نیز در یک غزل پنج بیتی به همین معنی اشاره کرده می‌گوید: غرض من از می، می

انگوری و مستی من مستی آن نیست و خود آنگاه از همان می طلبد که انگوری نیست:

مستی عشق نیست در سرتو
رو که تو مست آب انگوری

روی زرد است و آه دردآلود
عاشقان را دوی رنجوری
بگذران نام و ننگ خود حافظ
ساغرمی طلب که مخموری
(حافظ قزوینی، ص ۳۱۷)

با این مقدمات است که می توان گفت هر يك از ساقی نامه ها و معنی نامه های حافظ، همانند ساقی نامه های نظامی، دارای پیامی خاص است و به عبارت دیگر مطلعی سنجیده و اندیشیده است برای بیان موضوعی اجتماعی و یا عرفانی که ذهن شاعر را به خود مشغول می داشته و یا قصد سرودن آن را داشته است. در این معنی به نظر می رسد حافظ شیرازی نیز در آغاز کار هنری خویش، به سرودن مثنوی پرداخته و در این تجربه به سبک نظامی دو بیت ساقی نامه را به رمز در آغاز هر بخش جداگانه از حوادث داستانی مثنوی خویش، نهاده است.

با دریافت این معنی از علت وجودی دوبیتی های حافظ، هر پژوهنده ای با اندکی تأمل به دوگانگی موضوع معنی نامه ها و ساقی نامه های شاعر پی می برد.

معنی نامه ها:

هر هفت معنی نامه حافظ رنگ داستان رزمی دارد و از ملالت و خونریزی و حتی عداوت و نصرت سخن می گوید:

معنی نوی طرب ساز کن
به قول و غزل قصه آغاز کن
که بار غم بر زمین دوخت پای
به ضرب اصولم برآورز جای
قصه آغاز کردن و ضرب اصول با توجه به معنی لغوی هردو ترکیب، خیر از حکایت موضوعی و زدن ریشه های درختی کهن سال می دهد و همین یادآور مرگ اسکندر و نالیدن فرزند او در مرگ پدر است که نظامی نیز می گوید: «ای معنی مرا از غم رهایی ده»:
معنی بدان ساز غمگین نواز
درین سوزش غم مرا چاره ساز
مگر کزیک آواز رامش فرورز
مرا زین شب محنت آری به روز
(اسکندرنامه، بند ۳۲)

اگر چنانچه «قصه آغاز کردن» را در معنی حقیقتی آن در نظر بگیریم طبعاً این سؤال پیش می آید که این کدام قصه بوده است؟ آیا قصه پادشاهی که در زمان حافظ کشته شده و یا منظومه ای است که به ملاحظاتی به وسیله خود شاعر از میان رفته و مطلع آن برجای مانده است؟ در این مورد هیچ نمی توان گفت جز اینکه شاعر آرزو دارد به ضرب اصول، پای بر زمین دوخته اش را از جای برآورده، بار غمش را سبکتر سازند و اما در معنی نامه بعدی می خواهد با یاد پرویز و باریدروان بزرگان را شاد بدارند:

معنی نویی به گلبنانگ رود
بگویی و بزین خسروانی سرود
روان بزرگان ز خود شاد کن
ز پرویز و از بارید بادکن
آیا غرض شاعر آن است که پرویز و باریدی یا

پادشاه و نوازنده ای در زمان خود او از دنیا رفته اند و با یاد ایشان می خواهد روانشان را شاد کند و یا اینکه همانند نظامی قصد سرودن قصه پرویز و باریدی را دارد و پیشاپیش به موضوع داستان اشاره کرده است؟ رنگ جنگ و خونریزی در دو معنی نامه بعدی روشتر است و پنج بیتی بودن یکی از آن دو، از ادامه داستان و یاران از دست رفته حافظ حکایتی دارد:

معنی دف و چنگ را سازده
به آیین خوش نغمه آواز ده
فریب جهان قصه ای روشن است
بین تا چه زاید شب آستن است
سرانجام این شب پراضطراب پایان می پذیرد در حالی که در آن خونفشان، یاران شاعر از دنیا رفته اند و شاعر معتقد است این آتش را «رندمغ» نافته است: (۳۰)
معنی ملولم دو تایی بزن
به یکتایی او که تایی بزن (۳۱)
همی بینم از دور گردون شگفت
ندانم که را خاک خواهد گرفت
وگر رندمغ آتشی می زند
ندانم چراغ که بر می کند
درین خونفشان عرصه رستخیز
تو خون صراحی و ساغر بریز
به مستان نوید سرودی فرست
به یاران رفته درودی فرست
در پایان این کشمکش مزده نصرت به خواجه می رسد و او در پی فرصت معامله با دشمنان خویش است:

معنی بزن آن نو آیین سرود
بگو با حریفان به آواز رود
مرا با عدو عاقبت فرصت است
که از آسمان مزده نصرت است
همین جا با خرقة بازی شاعر، دارای دیهیم و تخت و بهین میوه خسروانی درخت، یعنی یکی از شاهزادگان بر تخت می نشیند و معنی نامه حافظ نیز در مطلع نهیتی نه بیتی قرار می گیرد و شاعر همانجا از تیغ زنی مدح و قلمزنی خویش دم می زند ولیکن تراوش این قلم در این مورد چه بوده است و در تاریخ شیراز ادب پرور چه نقشی داشته است، نمی دانیم و جای تحقیق است و اما می توان گفت قلم سحرآفرین شاعر در حوادث تاریخی زمان وی بی تأثیر نبوده است:
معنی کجایی به گلبنانگ رود
بیساد آور آن خسروانی سرود
که تا وجد را کارسازی کنم
به رقص آیم و خرقة بازی کنم
به اقبال دارای دیهیم و تخت
بهین میوه خسروانی درخت
خدیو زمین پادشاه زمان
مه برج دولت شه کامران... (۳۲)
سر فستنه دارد وگر روزگار
من و مستی و فتنه چشم یار
یکی تیغ داند زدن روز کار
یکی را قلم زن کند روزگار
و در همین مقطع منطقی است که معنی نامه رنگ ساقی نامه به خود می گیرد و شاعر عارف بر مستی

و صل معشوق می اندیشد و سه بیتی صوفیانه می سراید که باز باقی داستان ناتمام می ماند:
معنی از آن پسرده نقشی بسیار
بین تا چه گفت از درون پرده دار
چنان برکتش آواز خنیاگری
که ناهید چنگی به رقص آوری
رهی زن که صوفی به حالت رود
به مستی وصلش حوالت رود
ساقی نامه ها:

از ده بند ساقی نامه ای که علامه فقید شادروان قزوینی در دیوان حافظ نقل کرده است، چهار بند آن رنگ عارفانه دارد و پنج بند دیگر حکایت از نقل داستان می کند و یک بند نیز موقله عقل را ارج می نهد که یا باید بگوئیم مربوط به روزگار جوانی و زندگی پیش از دوره عشق و عرفان حافظ است و یا اینکه شاعر به مناسبت خاصی دم از عقل می زند:

بیا ساقی آن می که حور بهشت
عبیر ملایک در آن می، سرشت
بده تا بخوری در آتش کنم
مشام خرد تا ابد خوش کنم
با در نظر گرفتن ترتیب منطقی در بخش دیگر می توان گفت یک بند هفت بیتی در صدر ساقی نامه های داستانی قرار می گیرد که در پنج بیت آن از قهرمانان شاهنامه بویزه ترکان ایشان و بربادرفتنی آثار آنان سخن به میان می آید:
بده ساقی آن می کزو جام جم
زند لاف بینایی اندر عدم
به من ده که گردم به تأیید جام
چو جم آگه از سر عالم تمام
دم از سیر این دیر دیرینه زن
صلایی به شاهان پیشینه زن
همان منزلت این جهان خراب
که دیده ست ایوان افراسیاب
کجا رای پیران لشکرکش اش
کجا شیده آن ترک خنجرکش اش
نه تنها شد ایوان و قصرش به باد
که کس دخمه نیزش ندارد به یاد
همان مرحله ست این بیابان دور
که گم شد درو لشکر سلم و تور
هر پژوهنده ای بی اختیار از خود می پرسد به ردیف نام بردن از ترکان تاریخ باستان چه معنایی می تواند داشته باشد؟ آیا حافظ نیز قلم تیز به روی بخشی از افسانه های باستانی کشیده و همانند نظامی گنجه ای قصد افشای مطلبی را داشته است و اگر چنین است از کدام موضوع و یا چیز ماندگار و پایداری می خواسته است سخن بگوید؟ گویی داستانسرایی می خواهد از غارتگریهای ترکان در قرن هفتم و سرانجام رفتن ایشان و برجای ماندن ایران و ایرانیان در قرن هشتم

یعنی زمان حیات شاعر سخن بگوید، وگرنه سخن از جمشید جم و پندنامه او به میان آوردن چه مفهومی دارد:

بده ساقی آن می که عکسش ز جام
به کیخسرو و جم فرستد پیام
چه خوش گفت جمشید با تاج و گنج
که يك جو شیر زد سرای سینج
و شاعر خود می خواهد دام این گرگ پیر دنیا را به هم
برزند:

بیار ساقی آن آب اندیشه سوز
که گر شیر نوشد شود بیشه سوز
بده تا روم بر فلک شیرگیر
به هم برزتم دام این گرگ پیر (۳۳)

آیا می توان گفت حافظ شوریده، در آغاز کار،
مغان نامه و یا عارف نامه ای ماندگار می سروده است و
مغان زردشتیان را در زب و جامه عارفان اسلام
می نگریسته و رمزهای می و میغانه و پیرمیکده و
پیرمغان را نیز از همانجا به چنگ آورده است؟ اگر نه
چنان است پس در دو بند زیر چه می گوید:

بیا ساقی آن می که عکسش ز جام
به کیخسرو و جم فرستد پیام
بده تا بگسوم به آواز نی
که جمشید کی بود و کاووس کی
و یا این بند دیگر:

بیا ساقی آن آتش تابناک
که زردشت می جویدش زیر خاک
به من ده که در کیش رندان مست
چه آتش پرست و چه دنیا پرست

با توجه به ترتیب اندیشیده این بخش از
ساقی نامه ها، داستان شاهان ایران باستان و حقیقت
معنایی و ماندگاری کیش و مذهب ایشان و پوج و
بی ارزش بودن سلطنت عالم ظاهر، در ذهن خواننده و
شنونده آیات، متداعی می شود و لیکن تا زمانی که
خبر از وجود چنین منظومه ای به دست نیامده است
هرگونه اظهار عقیده ای نادرست است و پسندیده به
نظر نمی آید.

ساقی نامه های عارفانه شاعر، به جای حوادث
تاریخی، به حالات درونی و روحانی می پردازد و از
آینه دل سخن می گوید و اما هیچ منافاتی با مقصود
نهفته در ساقی نامه های داستانی ندارد و می توان گفت
وحدتی معنوی در کار است.

بده ساقی آن می که شاهی دهد
به پاکتی او دل گواهی دهد

میم ده مگر گردم از عیب پاک
برآرم به عشرت سری زین مفاک (۳۴)

چو شد باغ روحانیان مسکتم
در اینجا چرا تخته بند تم
شرابم ده و روی دولت ببین
خرابم کن و گنج حکمت ببین

من آمم که چون جام گیرم به دست
ببینم در آن آینه هر چه هست

■ به رمز سخن گفتن شیوه اصلی نظامی گنجه ای
است، رمز در کلمه و کلام و رمز نهفته در بطن
داستانها، چیزی است که خواننده شعر نظامی با
اندکی تأمل به وجود آن پی می برد و اگر از این
مقوله آگاهی نداشته باشد از آن دریای معرفت
دست خالی برمی گردد.

به مستی دم پادشاهی زتم
دم خسروی در گدایی زتم
به مستی توان در اسرار سفت
که در بیخودی راز نتوان نهفت
که حافظ چو مستانه سازد سرود
ز چرخش دهد زهره آواز رود

در همین دو بیت اخیر، سرودی عارفانه ساختن و
در بیخودی راز نهفته را آشکار کردن، خبر از قصه ای
می دهد که خواننده منتظر شنیدن آن است، قصه ای
که کرامت افزاید و حال و کمال آورد و شاعر عارف را
به بیخودی بکشاند:

بیا ساقی آن می که حال آورد
کرامت فزاید کمال آورد
به من ده که بس بیدل افتاده ام
وزین هر دو بی حاصل افتاده ام (۳۵)

بیا ساقی آن بگر مستور مست
که اندر خرابیات دارد نشست
به من ده که بدنام خواهم شدن
خراب می و جام خواهم شدن

در پایان این ساقی نامه ها همانند هر کتاب و
دفتری، کامرانی و عمر دراز، برای گوینده و شنونده،
آرزو می کند که در واقع حسین ختام کلام است و
می توان گفت ساقی نامه و معنی نامه های حافظ نیز
همانند شرفنامه و اقبالنامه، ناظر به دو نامه تمام و یا
ناتمامی است که متأسفانه به دست ما نرسیده است:

بیا ساقی آن کیمیای فتوح
که با گنج قارون دهد عمر نوح
بده تا به رویت گشایند باز

در کامرانی و عمر دراز
اکنون جای آن است که برخی از سخنان خواجه
در همین دو نواله سخن از معنی وساقی با دقت و تأمل
بیشتر بررسی شود:

بیا ساقی آن می که عکسش ز جام
به کیخسرو و جم فرستد پیام
بده تا بگسوم به آواز نی
که جمشید کی بود و کاوس کی

کلام بالا آشکارا براعت استهلال یا اشاره
سرسته ای است به نقل داستانی از شاهان و یا کلا
موضوعی تاریخی، وگرنه چنانچه فرض بشود حافظ دل
خوش کرده و همین دو بیت را به عنوان کلامی مستقل
و بی پیوند ساخته است، باید بگوییم که در آن صورت
چگونه این تداعی به اندیشه شاعر راه یافته است که
می صوفیانه ای بخواهد تا عکس آن را دل شاعر

(جام) به جم و کیخسرو پیام بفرستد و آنگاه شاعر با
آواز بلند و مرموز نی برای دیگران شرح قصه جمشید
و کاوس بکند؟ دو بیت بالا به ده زبان فریاد می کشد
که شرح قصه ای در کار است وگرنه دوبیت بی معنی
است و به تنهایی هذیان گونه ای بیش نیست، و روشنتر
از آن دو بیت زیر است:

مغنی نوای طرب ساز کن
به قول و غزل قصه آغاز کن
که بار غم بر زمین دوخت پای

به ضرب اصولم برآور زجای
آیا حافظ حقیقتاً از مغنی و مطرب می خواهد که
دف و دستک به اصول بزند و قصه گوئی را با قول و
غزل آغاز بکند تا شاعر از غم رهایی بیابد؟

آن چنان نباید باشد، بلکه واقعیت این است که
شاعر خود می خواهد در وزن ضربی فعلون فعلون
فعلون فعلون، یا اصول صحیح، قصه آغاز کند و با
اشتغال هنرمندانه از غم و درد زندگی رهایی یابد و این
عشق هنرمند است و چاره پذیر نیست.

اگر خود عشق هیچ افسون نداند
نه از سودای خویش وارهاند؟
فلك جز عشق محرابی ندارد

جهان بی خاک عشق آبی ندارد
و این حکایتی است که حافظ می سراید و همانجا
با شکن کاری تمام به خود می گوید:
روان بزرگان ز خود شاد کن

ز پرویز و از بارید یادکن
و این حدیثی است که برای شاعر عارف،
فریبکاری جهان در آن قصه ای روشن است و اما
خواننده اش باید بیدار و چشم انتظار بماند تا نتیجه و
حاصل کار را بداند:

فریب جهان قصه ای روشن است
ببین ناچه زایدش آبستن است
حافظ برای پنبه کردن رشته های این جهان فریبکار
برمی خیزد تا نظر روشن بین خود را درباره حوادث
داستان بیان بکند و پیشاپیش آگاهی می دهد که یکی از
قهرمانان داستان گرگی کهنسال است:

بده تا روم بر فلک شیرگیر
به هم برزتم دام این گرگ پیر

و این داستان به احتمال زیاد، چندان از زمان خود
خواجه دورتر نیست و این سخن حافظ شناسان را به
کار می آید:

دم از شیر این دیر دیرینه زن
صلایی به شاهان پیشته زن

یعنی: «چنان نماند، چنین نیز هم نخواهد ماند».
ایتجاست که در مطلع بندی دیگر حوادث خونبار
زمان خویش را هم در اشارتی بشارت آمیزی گنجانند و
می گوید:

مغنی بز آن نو آیین سرود
بگو با حریفان به آواز رود
مرا با عدو عاقبت فرصت است

که از آسمان مرزده نصرت است
این شگرد سخن گفتن را از شرفنامه به یاد دارد که
آینه غیب گنجه نیز، گاهی در ادامه داستان،

پیش‌بندی می‌سازد و به حوادث روزگار خویش می‌پردازد و اشاره به همان پیش‌بینی سخن را نیز در ساقی‌نامه می‌توان یافت در رفتن اسکند به غار کیخسرو گوید:

بیا ساقی آن جام کیخسروی
که نورش دهد دیده‌ها را نوی
لبالب کن از باده خوشگوار
بنه پیش کیخسرو روزگار
شما شهریارا جهان داورا
فلک پایگه مشتری منظرا
کجا بزم کیخسرو و رخت او
سکندر که شد بر سر تخت او...

هیچ تردیدی نیست که شاعر قصد افشای راز و نقل قصه‌ای حیرت‌آور و یا حتی باور نکردنی دارد که از ساقی یا به گفته نظامی از وعده ایزدی، همت می‌طلبد و می‌گوید:

به مستی توان در اسرار سفت
که در بیخودی راز نتوان نهفت
موضوع معنی‌نامه و ساقی‌نامه حافظ نیز همانند شرفنامه و اقبال‌نامه نظامی، دارای دو بحث جداگانه است. از معنی‌نامه همانند شرفنامه نوای جنگ و خوریزی شنیده می‌شود و از ابیات ساقی‌نامه نیز همانند اقبال‌نامه، نمه روحانیت و معنویت به گوش می‌رسد و اگر کسی بخواهد همین بندهای بازمانده از حافظ را بر مطلع یک داستان واحد در دو دفتر جداگانه قرار بدهد، چاره‌ای جز آن نیست که در طرح داستان، بازیگری را با خصلتی دوگانه بپذیرد که روی به سوی کمال دارد و از شاهی و حکومت ظاهر به سلطنت معنوی و باطن می‌رسد.

توضیحات

۱) دیوان حافظ به تصحیح دکتر رشید عبوسی و دکت علی‌اکبر بهروز، انتشارات دانشگاه تبریز، ص ۴۸۲.

۲) دیوان حافظ، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، صفحه «صط» مقدمه.

۳) مخزن الاسرار، تصحیح دکتر بهروز ثروتیان، انتشارات توس، ۱۳۶۳، ص ۸۱.

۴) سخن، در مصراع اول، به قرینه «برکشیدن» به صورت «علم و روایت» پیش چشم شاعر بوده و در مصراع دوم به قرینه «گنج و درکشیدن» به شکل «رشته گوهرها» مجسم گردیده است.

۵) نظامی گنجه‌ای خود در مقدمه لیلی و مجنون به این نام اشاره‌ای دارد و می‌گوید:

در سحر سخن چنان تمام
کآینه غیب گشت نام
۶) تالیف ملاعبداغنی فخرالزمانی به اهتمام استاد احمد گلچین (معانی) لیلی و مجنون، انتشارات توس، ص ۶۷ (بیت ۶/بند ۹) انتشارات اقبال، ۱۳۶۲، چاپ سوم، ص ۹۴.

۷) سه بیتی از نظامی گنجه‌ای نقل شده است که ابیات پایانی مثنوی شرفنامه است. (شرفنامه، باکو، ۱۹۴۷، ص ۵۰۳)

۸) المعجم فی معایر اشعارالعجم، به تصحیح محمد قزوینی و به اهتمام مدرس رضوی، کتابفروشی تهران، صفحه ۳ مقدمه مؤلف (شمس‌الدین محمدبن

قیس رازی)

۹) فرهنگ اصطلاحات و تعریفات نفایس الفنون، به کوشش بهروز ثروتیان، از انتشارات دانشگاه تبریز (۱۳۵۲)، صفحه یک پیشگفتار.

۱۰) نسخه کتابخانه ملی پاریس، ۷۶۷ هجری به شماره ۵۸۰؛ نسخه ۷۶۳ کتابخانه ملی پاریس به شماره ۱۸۱۷؛ نسخه خطی ۷۵۴ کتابخانه ملی تبریز به شماره دفتر ۴۰.

۱۱) حافظ‌نامه، تألیف بهاء‌الدین خرمشاهی، بخش اول، چاپ اول، (۱۳۶۶)، ص ۵۱، انتشارات سروش و شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

۱۲) لیلی و مجنون، انتشارات توس، (بیت ۲۰/بند ۵۵).

۱۳) نسخه خطی به تصحیح بهروز ثروتیان، بند ۴ بیت ۶۴.

در بیت نخستین ترکیب «آجر تراش» در دستنویسها به صورت «آجر تراش» آمده (ر.ک: چاپ رییکا-ریتر، هفت پیکر، استانبول مطبعه دولت ۱۹۳۴، ص ۱۶) یا توجه به معنی بیت و بیت زیر تصحیح شده: منکه مشکل گشای این گرم کدخدای ده و برون دهم بیت مذکور در نسخه مرحوم وحید، به صورت زیر آمده است:

ما که اجری تراش آن گرم پند و آگید دهم
(ص ۲۰ چاپ وحید)

۱۴) اقبال‌نامه، چاپ باکو، ص ۲۱۳.

۱۵) هفت پیکر (بیت ۸۲/بند ۱۹)، پیرشیمینه پوش - شرفنامه (۹۲/۹)، مغ - شرفنامه (۳۷/۳۱)،

مغان - شرفنامه (۳۱/۱۳) - ۴۲/۱:۷ - ۳۱/۲۸ - ۳۱/۲۴ - مغ دیر ۱۱۵/۵۶ - مغانه ۷۳/۱ - ۷۹/۱۱ - ۳۷/۴۵ - ۹۰/۱۲

۱۶) مخزن الاسرار، بندهای ۱۵ تا ۱۸.

۱۷) حافظ به تصحیح پرویز نائل خانلری، انتشارات خوارزمی، ص ۷۸۶.

۱۸) مخزن الاسرار، انتشارات توس ص ۲۵۴.

۱۹) همان مأخذ، ص ۲۴۳.

۲۰) «گوی» به معنی دگمه به کاررفته و غرض از «گوی دهان» لب بسته و خاموش بودن است.

۲۱) برای پی بردن به نحوه کاربرد واژه‌های چند معنایی، کافی است واژه‌نامه‌های الفبایی حافظ و نظامی با توجه به ابیات مربوط به هم سنجیده بشود.

۲۲) انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳.

۲۳) همان مأخذ صفحات ۸۹ و ۹۰.

۲۴) در این بند، اثبات کرویت، حرکت و نیروی جاذبه به صورتی بسیار ساده و شیرین بیان شده است و اما ابیات آن همه نیازمند شرح و تفسیر است - ص ۴۰ تا ۴۶ لیلی و مجنون چاپ انتشارات توس و شرح ابیات آن در صفحات ۳۸۱ تا ۳۸۹ از همان مأخذ.

۲۵) ر.ک: خسرو و شیرین، چاپ انتشارات توس، ص ۶۵۲.

۲۶) حافظ و موسیقی، حسینعلی ملاح، انتشارات هنر و فرهنگ ۱۳۶۳، ص ۴۵.

۲۷) همان مأخذ، ص ۵۸.

۲۸) برای آشنایی با نام «سی لحن» ر.ک: خسرو و شیرین نظامی، بند ۴۸.

۲۹) مصراع دوم در دستنویسها به صورت زیر



آمده است: «صیوح از خرابی می از بیخودی است.»
با توجه به بی معنی بودن سخن و براساس سالیان دراز تجربه بر روی دستنویسهای موجود که «آن» به سادگی به صورت «از» کتابت شده است، تصحیح قیاسی شد.
۳۰) ظاهراً «رتدمغ» اشاره به یکی از بزرگان مذهبی است که حافظ معتقد به تعیین سرنوشت از سوی اوست و شاید هم پیر و مراد صاحب نفس خود را باعث یقین این حوادث می‌داند (?)
۳۱) مصراع دوم پریشان به نظر می‌آید. احتمالاً «که» تحریفی از «سه» است.
۳۲) ر.ک. حافظ قزوینی، متن و حاشیه صفحه ۳۵۹.
۳۳) نسبت و مناسبت گرگ و شیر در این بیت، یادآور بیتی از نظامی گنجه‌ای است:
پیر سگانی که چو شیر ابخزند
گرگ صفت ناف غزالان درند
۳۴) از نظر لفظ و معنی یادآور دو ساقی‌نامه از شرفنامه نظامی است:
بیا ساقی آزادکن گردنم
سرشک قلع ریز در دامنم
سرشگی که از صرف بالودگی
فرو شوید از دامن آلودگی
(شرفنامه، بند ۴۸)
بیا ساقی آن بکر پوشیده روی
به من ده گرش هست پروای شوی
کنم دست شویی به پاک پلید
به بکر این چنین دست شاید کشید
۳۵) نظیر همین معنی در ساقی‌نامه‌های شرفنامه نیز دیده می‌شود:
بیا ساقی از خود رها بیدم
ز زرخشنده می روشناییم
میی کو زمخت رهایی دهد
به آزدگان مومیایی دهد
□
بیا ساقی آن می که ناز آورد
جوانی دهد عمر باز آورد
به من ده که این هر دو گم کرده ام
قناعت به خوناب غم کرده ام
□
بیا ساقی آن می که جان پرورست
به من ده که چون جان مراد خورست
مگر نو کند عمر پزمرده را
به جوش آورد خون افسرده را
□
بیا ساقی از جام گوهرفشان
به ترکیب من گوهری درفشان
مگر خام خشکم بدو تر شود
که زنگار گوهر به گوهر شود